

لاتیسیته اصل فرانک و لاتیسیته در فرانسه
 در فرانسه لاتیسیته در فرانسه بود به همین مناسبت
 در محافل گوناگون علمی روند لاتیسیته در این کشور
 قرار و تشبیه دستوردها و چالش‌های آن مورد بررسی قرار
 گرفت. لاتیسیته از دیدگاه به عنوان یکی از وجوه مشخصه
 نظام حقوقی فرانسه مطرح بوده است و آنگونه به عنوان
 ویژگی نمادین این جمهوری بر تارک قانون اساسی این
 کشور می‌درخشد به طور کلی در ۱۸۰۴ میلادی در پی
 صد ساله لاتیسیته در فرانسه می‌توان شناسایی کرد: انقلاب
 سال ۱۷۸۹، جمهوری سوم فرانسه (۱۹۴۰ - ۱۷۸۹) و دهه
 ۹۰ میلادی، انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹ از این
 جهت اهمیت می‌یابد که ریشه تاریخی و فلسفی لاتیسیته
 به آن بازمی‌گردد چه به دنبال انقلاب و پسا تامل در تجربه
 تاریخی تاریخ قرون وسطا و دخالت متولیان کلیسا در اعمال
 حاکمیت حکومت‌ها اندیشمندان فرانسوی بدین نتیجه
 رسیدند که جدایی دین از حکومت امری ضروری است. در
 جمهوری سوم، لاتیسیته برای نخستین بار صیغه حقوقی
 یافت و در تاریخ صد ساله خویش مواجه شده اما نمود این اصل به
 عنوان یکی از ویژگی‌های بنیادین جمهوری فرانسه مستلزم
 تحولی تاریخی و طولانی بود و این اصل پس از دگرگونی‌های
 فراوان اجتماعی و زمینه‌های تاریخی ویژه جامعه فرانسه در
 این کشور شکل گرفت.



ایر فرانسسه لاییک

به معناییت و معنی سالکون
 تصویب قانون لایسیته



رنان فرانسوی، فیلسوف، مورخ و سیاستمدار

محمد رضا ویژه

اساس صمدین سال تصویب قانون جدایی دولت از کلیسا
 موسوم به لاتیسیته در فرانسه بود به همین مناسبت
 در محافل گوناگون علمی روند لاتیسیته در این کشور
 قرار و تشبیه دستوردها و چالش‌های آن مورد بررسی قرار
 گرفت. لاتیسیته از دیدگاه به عنوان یکی از وجوه مشخصه
 نظام حقوقی فرانسه مطرح بوده است و آنگونه به عنوان
 ویژگی نمادین این جمهوری بر تارک قانون اساسی این
 کشور می‌درخشد به طور کلی در ۱۸۰۴ میلادی در پی
 صد ساله لاتیسیته در فرانسه می‌توان شناسایی کرد: انقلاب
 سال ۱۷۸۹، جمهوری سوم فرانسه (۱۹۴۰ - ۱۷۸۹) و دهه
 ۹۰ میلادی، انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹ از این
 جهت اهمیت می‌یابد که ریشه تاریخی و فلسفی لاتیسیته
 به آن بازمی‌گردد چه به دنبال انقلاب و پسا تامل در تجربه
 تاریخی تاریخ قرون وسطا و دخالت متولیان کلیسا در اعمال
 حاکمیت حکومت‌ها اندیشمندان فرانسوی بدین نتیجه
 رسیدند که جدایی دین از حکومت امری ضروری است. در
 جمهوری سوم، لاتیسیته برای نخستین بار صیغه حقوقی
 یافت و در تاریخ صد ساله خویش مواجه شده اما نمود این اصل به
 عنوان یکی از ویژگی‌های بنیادین جمهوری فرانسه مستلزم
 تحولی تاریخی و طولانی بود و این اصل پس از دگرگونی‌های
 فراوان اجتماعی و زمینه‌های تاریخی ویژه جامعه فرانسه در
 این کشور شکل گرفت.

برای آشنایی با اصل لاتیسیته در فرانسه ابتدا باید به
 ریشه‌های فلسفی و سپس تحول تاریخی آن پرداخت تا
 به ستر و سیر دگرگونی این اصل آگاهی یابیم سپس
 دستوردهای لاتیسیته و چالش‌های فراروی آن در این کشور
 را بررسی می‌کنیم تا به ارزیابی مقرون به صوابی در مورد
 جایگاه کنونی آن در جامعه فرانسه دست یابیم. برای حصول
 این مقصود، بی‌گمان در این ارزیابی شناخت چارچوب این
 اصل در نظام حقوقی فرانسه ضروری است.

ریشه واژه لاتیسیته (Laïcité) به واژه لاتین Laos
 بازمی‌گردد که به معنای «مردم» است. با تحول این واژه
 «لاییک» در زبان‌های لاتین در برابر روحانی به کل می‌رود که
 البته به معنای تعارض با آن‌ها نیست، بلکه متضمن تفکیک
 این دو گستره است. به نظر ارنست رنان (Ernest Renan)
 دولت لاییک دولتی است که در مورد ادیان بی‌طرف باشد
 و با تمامی فرقه‌ها مدارا کننده در عین حال کلیسا را وادار به
 تبعیت از خود نماید. رنه کاپیتان (René Capitant) نیز
 بر این عقیده است که لایسیته «مفهوم میانی است که
 متضمن تفکیک جامعه مدنی از جامعه دینی باشد. در این
 رویکرد، دولت قدرت دینی ندارد و کلیساها نیز نباید قدرت
 سیاسی داشته باشند».

مناقضات اصل لاتیسیته ریشه آن را در اندیشه یونان باستان
 می‌یابند به نظر آنان، اندیشه سقراط (۴۷۰-۳۹۹ ق.م)
 حکیم یونانی که با ایجاد فضای گفت‌وگو و پسه کار گرفتن
 عقل نقد زمینه را برای رشد تمامی اندیشه‌های دیگر فراهم
 می‌نمود، در واقع طلسمی برای لاتیسیته به شمار می‌رود.
 ارسطو (۳۸۴-۳۲۲ ق.م) نیز با طرح روش ساده فهم واقعی در
 بستر اخلاق و ارزش‌های انسانی همان طریق را پیمود. البته
 به نظر می‌رسد که طرفداران این نظریه بیشتر برای ارتباط
 آن با عصر درخشان یونان باستان این گونه استدلال می‌کنند
 چه زمینه مورد بحث به مثابه بستری مناسب برای اعتلای
 تمامی ارزش‌های انسانی مورد استناد اندیشمندان است و
 اختصاص به لاتیسیته ندارد. به دیگر سخن، آن‌ها در صدد
 هستند تا پیشینه‌های مناسب برای لاتیسیته فراهم کنند در
 صورتی که هر مفهومی تنها در ظمیر زمانی و مکانی خویش
 قابل ارزیابی است.

پس از این عصر طلایی برای غرب دوران تاریک قرون
 وسطا و عصر «بطور کلی» ظهور نمود. پیروندان آغاز شد. از
 نتایج این سبب، منع آموزش‌های غیر دینی بود و به بیان
 دیگر در این دوره تنها آموزه‌های کاتولیک آموزش داده
 می‌شدند و در یک کلام، کلیسا بر تمامیت بدون اجتماعی
 نظارت می‌کرد. افراط کلیسای کاتولیک در این زمینه به
 دوران نوزاییسی و حوادث مرتبط با آن انجامید. حاصل کار

اندیشمندی مانند لاک (Locke)، اسپینوزا (Spinoza)،
 پوفندورف (Pufendorf)، منتسکیو (Montesquieu)
 و روسو (Rousseau) سرانجام در اعلامیه حقوق بشر و
 شهروند سال ۱۷۸۹ تجلی یافت. باید توجه داشت که اعلامیه
 مذکور به هیچ عنوان علیه دین نبود ولی ماده ۲ آن، برخلاف
 تلقی رایج قرون وسطا، به صراحت حاکمیت را ناشی از مردم
 می‌دانست. در این ماده می‌توان مبنای جدایی کلیسا را از
 حکومت یافت. در سطح جامعه مدنی نیز ماده ۱۰ این اعلامیه
 به دقت آزادی اندیشه و عقیده را براد را تضمین می‌کند. در
 میان اندیشمندان فرانسوی، کاندورسه (Condorcet)
 برای نخستین بار، در سال ۱۷۹۲، توجیه لازم و خاص
 لایسیته را ارائه داد. از نظر آموزش می‌تواند دگرگونی مدارس
 از آموزش‌های کلیسایی و به طور خاص مدارس کاتولیک
 از سال ۱۷۹۲ آغاز شده از این پس مدرسی که بر مبنای
 آموزش عرفی سازمان یافته بودند در سطح جامعه ظاهر
 شدند اما باید اذعان داشت که جدایی دولت از کلیسا در همه
 موارد فوق ضمنی بود و در دوره نخست انقلاب فرانسه تا سال
 ۱۷۹۵ چنین جدایی محقق نشد و حتی قانون سال ۱۷۹۰
 (La Constitution civile du clergé) چنین
 تفکیکی را قائل نشده قانون اساسی سال ۱۷۹۵ در این راستا
 گام بلندتری برداشت و اندکی به مفاد اعلامیه حقوق بشر
 و شهروند سال ۱۷۸۹ نزدیک‌تر شد. در امپراتوری ناپلئون
 بناچار به این روند با وقفه روبه‌رو شد، زیرا او می‌خواست که
 دین می‌تواند نقش مهمی در انسجام امپراتوری او در اروپا
 داشته باشد، با اینکه از سخنان وی در مقابل شورای دولتی
 چنین برمی‌آید که مشخصاً به جدایی دین از دولت اعتقاد
 داشته است. بدین سان ناپلئون بناچار به نوعی تفکیک
 هدایت شده اعتقاد داشت که البته در موارد لزوم دولت بتواند
 از کلیسا بهره گیرد و حتی در سال هشتم پس از انقلاب
 توافقنامه‌ای میان پاپ و فرانسه (Concordat) تصویب
 شد که آشکارا اقتدار ناپلئون را بر کلیسا تکمیل می‌کرد پس
 از امپراتوری بناچار به این روند با فراز و نشیب‌های فراوان
 لاتیسیته را به جایگاهی رساند تا با تصویب قانون سال ۱۹۰۵
 صیغه‌های حقوقی باشد. این قانون تجلی همه آن آرمان‌های
 هوگو در سال ۱۸۵۰ بود که «کلیه ساد جای خود و دولت در
 جایگاه خویش باشد».

بدین روال می‌توان نتیجه گرفت که لاتیسیته نهادی کاملاً
 فرانسوی است و با سکولاریسم تم تفاوت دارد. ممکن است
 کشوری سکولار باشد ولی لاییک نباشد مانند بریتانیای کبیر
 و دانمارک که مذهب رسمی دارند یا مانند ایالات متحده به
 تفکیک محدود دین و دولت پایبند باشند ولی در عین حال
 دین در حوزه عمومی وجود داشته باشد. برعکس در کشوری
 لاییک مانند ترکیه که تفکیک دین از دولت تصریح نشده و
 امامان جماعت مساجد کارمند دولت هستند (مانند آنچه در
 دانمارک وجود دارد) اسلام دین رسمی نیست و در قوانین
 بدان استناد نمی‌شود.

در مجموع می‌توان دو ریشه فلسفی و سیاسی برای
 لاتیسیته در نظر گرفت. این دو کاملاً مرتبط با یکدیگر هستند
 و تنها در شکل گیری اصل لاتیسیته در فرانسه تفکیک شدند.
 نخستین انگیزه روح آزادی بود که به عنوان دلیلی نیرومند
 برای جدایی مسیحیت از حکومت مطرح شد که به موجب
 آن دین به حوزه خصوصی رانده می‌شد و لاتیسیته به عنوان
 تکلیف دولت به بی‌طرفی در زمینه دین تجلی می‌یافت.
 دومین دلیل، اصل اعتقاد عقلی و اعتماد به پستی، رفعت علوم
 بود که لاتیسیته را به مثابه اخلاق تعقلی در جامعه مطرح
 می‌کرد. به اعتقاد حامیان این نظریه، این نوع اخلاق بیرون
 دینی کاملاً واجد قدرت سازماندهی اجتماعی، به خصوص در
 زمینه‌های آموزشی بود و بنابراین دیگر تئوری به بهره‌گیری از
 آموزه‌های مسیحی نبود.

مفهوم حقوقی لاتیسیته
 با اینکه لاتیسیته یکی از ویژگی‌های بنیادین نظام حقوقی
 فرانسه است ولی در هیچ متن حقوقی یا در رویه قضایی
 تعریفی از آن نمی‌یابیم. اصل لاتیسیته در این نظام را چنین
 می‌توان تعریف نمود: لاتیسیته اصلی است که به موجب آن
 در هیچ نهاد دولتی نباید نظام مذهبی وجود داشته باشد
 به دیگر سخن نهاد دولتی به لحاظ دینی باید بی‌طرف باشد
 و هیچ گرایش دینی و فرقه‌ای را در حین انجام وظایف نظری

به طور رسمی نداشته باشد. به موجب تعریف فوق واضح است که لائسیته نه به معنای تعرض به عقاید مذهبی کارمندان یا الزامات رجوع ادارات دولتی و نه به معنای ضدیت با ادیان یا به طور کلی اندیشه دینی در جامعه است. این اصل از لحاظ حقوقی می تواند بر مبنای برابری تمام شهروندان در سطح عمومی و در مقابل حکومت فرغ از عقاید و دین آن ها باشد.

نخستین نشانه های لائسیته در نظام حقوقی فرانسه پس از توافق ناپلئون و پاپ را می توان در دگرگونی بنیادین نظام آموزشی فرانسه توسط ژول فری (Jules Ferry) مشاهده کرد. ابتدا به موجب قانون ۲۰ اکتبر ۱۸۸۶ مقرر شد که کادر آموزشی تمامی اماکن آموزشی باید لائیک باشند بدین معنا که در این اماکن نباید تظاهر مذهبی داشته باشند سپس قانون ۹ دسامبر ۱۹۰۵ گام فراتری در این زمینه برداشت و این جنبایی را به طور کامل محقق کرد. این قانون با تعیین منشی خاصی در رابطه کلیسا و دولت نقطه عطفی در تاریخ فرانسه و حتی اروپا به شمار می رود. ماده نخست این قانون مقرر می دارد که جمهوری فرانسه آزادی عقیده را تضمین کرده است و فقط محدودیت های ناشی از نظم عمومی را بر این آزادی روا می داند. باید به این نکته توجه کرد که غایت این ماده تضمین آزادی عقیده برای دیگر افراد است. ولی به نظر می رسد که در اینجا هدف از لائسیته با وظیفه دیگر حکومت یعنی تضمین آزادی های عمومی خلط شده است. توضیح این که هدف از لائسیته چنان که پیش از این ذکر آن رفته رفع سبطره آموزها و نهادهای کاتولیک بر نهادهای حکومتی بود. این هدف آثاری به دنبال خواهد داشت که یکی از آن ها ایجاد آزادی برای طرفداران عقاید دیگر است ولی این مهم هدف اصلی نیست و در نتیجه در قانون مورد نظر اندکی از هدف لائسیته فاصله گرفته شد. در عین حال ماده چهارم این قانون فعالیت های انجمن های کاتولیک را نیز مانند سایر انجمن ها و مطابق قوانین جمهوری فرانسه تضمین کرده است. از آن پس لائسیته به عنوان اصلی مطرح شد که مواد بسیاری از قانون اساسی جمهوری چهارم فرانسه در سال ۱۹۴۶ حول محور آن شکل گرفتند. بند نخست مقدمه قانون اساسی سال ۱۹۴۶ فرانسه آشکارا این حقوق مقدس را برای تمام شهروندان تضمین کرده است. از سوی دیگر ماده ۲ قانون اساسی ۱۹۵۸ فرانسه نیز مبنای فوق را تأیید کرده است که «فرانسه جمهوری غیر قابل تقسیم، غیر مذهبی، دموکراتیک و اجتماعی است».

طبیعی است که این اصل به تمامی امور عمومی مربوط به دولت تسری داده می شود. برای مثال تمامی خدمات عمومی و آموزش عمومی را شامل می شود. این تسری به اماکن آموزش می هنگامی جلوه بیش تری می یابد که ترکیب این ماده با قانون ۹ دسامبر ۱۹۰۵ که پیش تر ذکر آن رفته مورد تحلیل قرار گیرد. با این نگرش از سوی برنامه های آموزشی دوره های پیش از آموزش عالی می باید غیر مذهبی باشد و از سوی دیگر اماکن آموزشی و به خصوص کادر آموزشی باید به گونه ای در این زمینه رفتار کنند که آزادی عقیده دانش آموزان مخدوش نشود.

بر مبنای همین تلقی و به دنبال گزارش کمیسیون استازی لایحه اعمال اصل لائسیته در مدارس ارائه شد و پس از تصویب در مجلس ملی در تاریخ ۲ مارس ۲۰۰۴ در مجلس سنا نیز با اکثریت آرا از تصویب گذشت. این قانون مبنی بر منع استفاده کادر آموزشی، دانش آموزان و کارمندان دولت از علائم دینی آشکار در مدارس و بر اساس نتیجه گیری کمیسیون استازی تهیه شده است. این قانون به هیچ روی با قانون سال ۱۹۰۵ تناسبی ندارد و از جهات بسیاری با معاهده اروپایی حقوق بشر نیز که آزادی دینی را به رسمیت شناخته است، تعارض می یابد. به موجب این معاهده دولت فرانسه موظف است «تا تظاهرات دینی فردی یا جمعی شهروندان را چه به طور خصوصی و چه به صورت عمومی» تضمین کند.

در نتیجه اصل لائسیته به صورتی عمیق با روح دموکراتیک حاکم بر نظام حقوقی فرانسه پیوند خورده است. در حالی که در مقایسه با سایر کشورهای اروپایی چنین وضعیتی را حداقل با این فاکتور مشاهده نمی کنیم.

اصول و اهداف لائسیته در فرانسه
به باور اندیشمندان و سیاستمداران فرانسوی، اصل لائسیته واکنشی در برابر سبطره کلیسا و نهادهای دینی

مسیحی بر دولت و نهادهای دولتی بود. شاید با اندکی جسارت بتوان گفت که ایده لائسیته نه در برابر دین بلکه در برابر کلیسا و آموزهای کاتولیک بود (تا اندازهای که حتی ایده های پروتستان در کنار لائسیته قرار می گرفتند). بنابراین می توان گفت که لائسیته در انجام وظیفه نخستین خویش یعنی پایان بخشیدن به سبطره کلیسا بر نهادهای دولتی به ویژه نهادهای آموزشی کامیاب بود.

به باور اندیشمندان فرانسوی، لائسیته سه دستاورد اساسی به دنبال دارد: آزادی دینی، مدارای دینی و کثرت گرایی. در نظام لائیک بهتر می توان همزیستی آزادی های گوناگون را تضمین کرد. برجسته ترین نتیجه این همزیستی نهادینه کردن مدارا در جامعه است. این الگوی مدارا نوعی آزادی در کنار هم بودن و زمینه مشترک را برای اعمال آزادی ها تملعی می کند. گرچه از سویی می توان با کمک اصل لائسیته مدارای دینی را در جامعه فرانسه افزایش داد ولی از سوی دیگر مدارا جزء جدایی ناپذیر لائسیته نیز می باشد. به دیگر سخن، لائسیته بدون مدارا با پیروان همه ادیان ره به جایی نخواهد برد و شاید بتوان گفت که اندک اندک خود نیز به اپنولوژی تبدیل شود. یکی از نتایج مهم مدارای دینی نیز کثرت گرایی است. فرانسویان بر این اعتقادند که با عدم حمایت دولت از دینی خاص، تمامی فرقه های دینی که در اقلیت هستند فرصت حیات می یابند و تبعیض علیه آن ها اعمال نخواهد شد و همین عامل به کثرت گرایی و مدارای ادیان یا یکدیگر در جامعه ای لائیک خواهد انجامید.

چالش های فراوی اصل لائسیته

اما لائسیته به شرحی که گذشت، به خاتمه بخشیدن به سبطره کلیسا اکتفا نکرد و دولت مردان در صدد برآمدند تا دین را از حوزه عمومی به حوزه خصوصی شهروندان برانند. در واقع چنان که در بخش گذشته ذکر آن رفته رفته خود شکنی اپنولوژی یافته است و به نظر می رسد همین امر لایسته را با مهم ترین چالش عمر خویش روبرو کرد. نکته ای که در این میان باید بدان توجه نمود رشد قابل توجه مسلمانان در فرانسه بود که به دنبال موج مهاجرت های بی رویه (ناشی از نیاز فرانسه پس از جنگ جهانی دوم به نیروی کار) از مستعمرات سابق صورت گرفته بود. به تبع این افزایش جمعیت، اسلام به عنوان دومین دین فرانسه مطرح شد و این شهروندان مسلمان به دنبال تحقق اعتقادات خویش بودند که بخشی از این اعتقادات به حوزه عمومی و زندگی اجتماعی آن ها مربوط می شد. در نتیجه نمود دینی در فرانسه و اروپا چهارم دیگر یافته است و لازم بود که لائسیته نیز این چهره نوین را پوشش دهد. در این فرایند دولت در عین حفظ بی طرفی، باید از سویی آزادی های عمومی را تضمین و از سوی دیگر جایگاه مناسب ادیان را در جامعه مدنی تضمین می کرد.

به دنبال تلقی های گوناگون از حجاب اسلامی به عنوان نوعی پوشش یا نمادی از اعتقاد دینی و خواست دانش آموزان مسلمان بر حفظ حجاب در اماکن آموزشی پیش از دانشگاه اصل لائسیته در معرض چالش بزرگی قرار گرفته پس از تصمیمات ضد و نقیض مدارس در این خصوص، شورای دولتی (Conseil d'Etat) فرانسه به عنوان عالی ترین مرجع اندری طی نظریه ۲۷ نوامبر ۱۹۸۹ اعلام کرد که استفاده دانش آموزان از حجاب اسلامی به عنوان جلوه ای از آزادی عقیده تا جایی که مشکلی برای ادامه خدمات آموزشی به وجود نیلورد مانعی ندارد.

همچنین شورای دولتی در رای ۲ نوامبر ۱۹۹۲، مقررات داخلی اماکن آموزشی را تدوین کرد که به گونه ای مطلق و عام حمل علامت های مذهبی را ممنوع کرده بودند. در نهایت پس از فراز و نشیب های فراوان، شورای دولتی به راه حلی دست یافت که در این زمینه اختیار تصمیم گیری به مقامات محلی یا مقامات آموزشی داده شود. در این رابطه نظریات ۱۰ ژوئیه ۱۹۹۵ و ۲۰۰۰ قابل بررسی هستند.

در نهایت چالش های فراوی جامعه فرانسه در این مورد، ژاک شیراکه رئیس جمهور این کشور را بر آن داشت تا کمیسیونی را برای تهیه گزارش در این خصوص تعیین کند. کمیسیون گزارش مبسوط خویش را در ۱۱ دسامبر ۲۰۰۲ به رئیس جمهور ارائه کرد. در این گزارش کمیسیون با توجه

به زمینه های گوناگون اجتماعی پیشنهاد کرد که استفاده از حجاب اسلامی به همراه سایر پوشش ها و علامت های مذهبی آشکار دیگر ادیان، در اماکن آموزشی پیش از دانشگاه و نیز در اماکن دولتی ممنوع شود. کمیسیون بر اجرای اصل لائسیته به عنوان جزء جدایی ناپذیر جمهوری تأکید کرد و در عین حال اجرای این اصل را ضامن برابری بین شهروندان تلقی کرد. جامعه ای که همه شهروندان در آن فرغ از عقاید خویش در کنار یکدیگر زندگی کنند، مشکل اساسی در این گزارش این بود که آیا در جامعه ای که عقاید شهروندان از هر نوع مذهبی یا غیر مذهبی محترم شمرده شود و همه بتوانند به عقاید خویش در آزادی عمل کنند، تحقق آرمان مشترک بشری سهل تر است یا در جامعه ای که پیروان ادیان از عمل به مناسک دینی خویش (در فقدان تعارض با نظم عمومی) محروم شوند؟

موارد فوق نشان می دهد که لائسیته هنوز هم در نظام فرانسه مفهومی مبهم است و معیارهای عینی و مشخص برای تحقق آن از منظر حقوقی وجود ندارد. البته به نظر می رسد بخشی از این مشکلات به تمیم فراوی لائسیته به تملعی ابعاد زندگی شهروندان بازمی گردد. مفهوم «بی طرفی» دولت نیز در این میان بسیار قابل اعتنا است. این مفهوم در ابتدای روند شکل گیری اصل لائسیته که به تصویب قانون ۱۹۰۵ انجامید نوعی «بی طرفی منفی» بود. بدین معنا که دولت از کلیسا جدا بود و نهادهای دولتی و کارمندان آن ها موظف بودند تا تظاهر دینی نداشته باشند و در این خصوص بی طرف باشند. با گذشت زمان «بی طرفی» دولت جنبه مثبت به خود گرفت و برای راستن اعتقادات دینی از حوزه عمومی نیز مداخله کرد و امروزه قانون سال ۲۰۰۲ لائسیته را به حوزه زندگی خصوصی شهروندان نیز تمیم داده است. بنابراین تلقی مثبت از «بی طرفی» به مداخله دولت در حوزه خصوصی شهروندان تجسمیده است. باید یادآور شد همان گونه که لائسیته در جامعه فرانسه ضامن برابری شهروندان از لحاظ مذهبی به عنوان شرط ضروری تحقق جامعه مدنی است، آزادی دینی هم رکن مهمی در این خصوص به شمار می رود. در منطق حقوق عمومی، حکومت باید به گونه ای اصل لائسیته را اعمال کند که با اصول دیگر مانند آزادی مذهبی تعارضی نیابد.

نتیجه

فرانسه در سال ۱۲۸۴ (۲۰۰۵ میلادی) صدمین سال نخستین جلوه حقوقی لائسیته را پشت سر نهاد. پیدایش اصل لائسیته در فرانسه حاصل تجربیات تلخ این کشور در مورد دخالت مقامات کلیسا در امور حکومتی بود. به دنبال دگرگونی های ناشی از دوران نوزایی، اندیشه لائسیته در فرانسه قوت گرفت و این مهم به خصوص در زمینه آموزشی نمود پیدا کرد که در نهایت به قانون سال ۱۹۰۵ انجامید. این اصل پایان سبطره کلیسا بر نهادهای آموزشی و دولتی را به دنبال داشت و طراحان آن به دنبال آن بودند تا با ایجاد فضایی بی طرف راه را بر پیروان همه ادیان باز گذارند و دولت تنها حافظ بی طرف این فضای تامل باشد. پس از آن این اصل به جزء تفکیک ناپذیر و بنیادین جمهوری فرانسه تبدیل شد.

به باور اندیشمندان فرانسه، حوی، مدارای دینی و به تبع آن مدارای فرهنگی دستاورد سترگ اصل لائسیته در این کشور است. اما در مقابل چالش های ناشی از این اصل نیز کم نیست. امروزه با تصویب قانون سال ۲۰۰۲ لائسیته از غایت خویش بسیار دور افتاده و همسای خویش یعنی مدارای دینی را به کنار افکنده است. قاعدون اخیر با آزادی مذهبی شهروندان و نیز حق آنان در انتخاب پوشش خویش تعارض دارد و با توجه به عضویت فرانسه در اتحادیه اروپا، از باب نام سازگاری با معاهده اروپایی حقوق بشر نیز برای آن کشور مشکل آفرین خواهد شد. این روند موجب شده است تا لائسیته در جامعه فرانسه رفته رفته رنگ اپنولوژی یک به خود بگیرد که بی گمان بسیار زبان آور و نخستین نتایج آن تعارض با آزادی دینی شهروندان، مدارای دینی و کثرت گرایی خواهد بود. بنابراین به نظر می رسد مهم ترین چالش لائسیته در فرانسه، در آستانه صدمین سال تولد خویش، موارد فوق باشد و اندیشمندان فرانسوی باید برای رفع آن چاره ای بیندیشند.

یانوشته ها در دفتر مجله موجود است.